

بهتر و بیشتر از سایر مواقع برای میگساری
مناسب است و لطافت هوا ما را به باده نوشی
دعوت میکند

۱۴ - هنگام نوروز که ابر بر سبزه زار می‌گرید
وباران کرد از رخسار لاله باز میشود و نسیم
نوروزی بر چهره لطیف گلها می‌وزد در چنین
موقع نوش باید کنار سبزه زاری نشسته و بیاده
گساری مشغول شویم

۷ - در تمام دوره عمر • جام شراب از دست
خیام نباید بیرون برود و چون چشم از زندگانی
بر بدمیدم مرا با شراب شست و شو داد و از چوب
تاک برایم تابوت بسازند و به سر قبرم بهنکام
تشییع جنازه همه را سخن از شراب و جام بر
زبان رانید

۸ - چون از حیات چشم پوشیدم خاک مرا گل

کوزه گران کنید بلکه چون کوزه شوم و شراب
در آن ریزند از اثر باده جان بخش دوباره زنده
شوم و حیات را از سر بگیرم

۹- اگر کسی بخواهد مرا بعد از روز رستاخیز
در حشر پیدا کند باید در خاک میکده جستجو
کند) برای اینکه لذت کامل شود آواز و موسیقی
و عشق لازم است

عمر شراب می نوشد و گوش بنوای چنگ فرا
می دهد

۱۱ چونکه چنگ لحن داود دارد ۱۲- واز اوای
دانواز نی رباب لذت میبرد ۱۳- همیشه باید
ماهر وئی زهره جبین هنگام میگساری حاضر
باشد ۱۴- یا بهتر از آن بت حوروشی حضور
باید ۱۵ روح خیام مشتاق دیدار جمال گلرویان
است و باید شراب ناب نوشید و پامحبوبان گلچهره
روزگار بسربرد.

۱۷ - بیچاره دلی که از آتش عشق شراره بان
نرسیده و سودای دلفروزی دل و جانش را غارت
نکرده باشد • دیگر از علاقه و اشتیاق برای کسب
شهرت بیهوده و ننگین است چون برای مردم
دانا و اشخاص که از معرفت و دانش بهره وافی
یافته اند ناپسند است بنام نیک مشهور شوند
۴ قلندری و گمراهی و مستی از همه این عناوین
و القاب بهتر و خوشتر است ۵ - پرده مستوری و
شراقت ما چندان پاره شده که بهیچوجه قابل رفو
نیست چون دل و جان و جام جامه را گرو
شراب گذاشته ایم

دیگر امیددی برحمت و باکی از یاداش و مجازات
نداریم ۷ - دیگر چه جای برای عبادت ؟ و نماز
باقی مانده است بروای غافل خاک بر سر افلاک
و جهان هستی بریز ۸ - خیاه چون عقل و ایمان

را طلاق داده است دختر رز را در حباله نکاح
آورده است

۹ - اکنون با کمال بی باکی با مسرت و شغفی
بسیار بآنچه مقدس است با نظر استهزا مینگرد

باده دشمن ایمان است و بهمین جهت خيام
خون دشمن را می خورد چون شرع مقدس

خون کسیکه دشمن ایمان میباشد مباح است

۱۰ در میخانه جرمی وضو نتوان ساخت ۱۱

چون بر طبق قانون دین باید پنج تکبیر برای اداء

فریضه زد خيام هم شیوه رندی آغاز کرده و پنج

تکبیر میزند اگر در ماه شعبان و رجب برای

آنکه این دو ماه عزیز مخصوص خدا و رسول

است باده گساری نکنم در ماه رمضان باده مینوشم

که خاصه خيام است

۱۳ - هرگاه دست دهد بر کنار سبزه زار بابتی

ماه رو بنشینم و محبوب عزیزم جام باده بدستم
بدهد از سگ بترم هرگاه در چنین موقعی بیاد
بهشت بیقتم - خیام نقد را در این عالم میگیرد و
بهشت را بدیگران واگذار می کند

۲ چون بهشت مسلم نیست و امری احتمالی است
شاید بآن بررسی و ممکن است نرسی ۳ - چون
خدا در قرآن بمومنین وعده بهشت میدهد که در
آنجا شیر و شراب و عسل و حور عین بآنها عطا
فرماید اگر در اینعالم می معشوق انتخاب کردیم
چه نقصی دارد؟ چون عاقبت کار همین خواهد
بود ۴ ناله باده گساران هنگام سحرگاهان از فریاد
سالوس و ریا کار بهتر است ۵ - عصاره انگور
خوردن بهتر از آنستکه انسان در اثر زهد خشکی
غرور حاصل کند و بر خوبستن بیبالد ۶ - هرگاه
خدا بخواهد مرا توبه دهد توبه خواهم کرد ولی

خدانمی خواهد

بنا بر این توبه از من فرسنگها دور خواهد بود
۸ هزار کارمی کنی ای زاهد خودپرست که
نوشیدن می غلام آن هم نمیشود:

پیوسته مرا بکفر و زندقه منسوب میداری من
بتمام اینها که میگوئی اقرار دارم ولی یکدم انصاف
ده آ یا حق داری همچون توئی در باره مثل
منی چنین کلمات بر زبان رانی

۱۰ - خیام آنگونه که از خلال این سطور
دیده میشود با خیامی که بوسیله ترجمه فتیز-
جرالد بما معرفی شده چندان فرقی ندارد چون
با همه تسامحی که فتیز جرالد در اصالت رباعیات
خیام بخرج داده باز از روح و خاصیت اخلاقی
و معنوی شاعر خارج نشده و اشعارش بازار آن
خیام است باید این نکته را نیز متوجه بود

متینی که فتیز جerald بدان اعتماد کرده (نسخه
کهنه bIP) معدودی رباعیات غیر اصلی دارد
و این نسخه بهتر از سایر نسخ روح خیام را
میتواند نشان بدهد .

۱۲۱ رباعی که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد
بر طبق اصولی که شرح دادهام انتخاب شده
است در اینجا اولاً ۷۵ رباعی که در نسخه
bnl یافت میشود شروع میکنم و بطور مسلسل
آنگونه که تصور میرود بر طبق اصول انتظام اصلی
باشد آنها را مینویسم و رباعی دیگر را بر طبق
نمراتی که در جدول ضمیمه است ذکر میکنم
اما راجع به اختلافات چون مجموعه ای ۱۱۱ .
و eeeb و ۱۱ در دسترس من نبوده نتوانستم
در این قسمت آنها را مورد استفاده قرار دهم
نمره هائی که در جدول آخر کتاب داشته ام

بالای آنها نمره را میان (پراقتز) بین الهالین

گذاشته‌ام ۱ - نمره ۳۴۵) - ۱۰۶۴ bodl

۱۱۹ - ۱۰ bnl20r ۸۰۱ a ۱۷ bna ۲۱۶

calc ۱۵۴ . bobl ۲۰۷ . na ۲۸۵ . brm ۱۱۰

۲۷۵ . brm در سرهوس بتان چون حورم باد -

بر کف همه ساله ۲ آب انگورم باد گویند بمن

خداترا توبه دهاد ۴ - او خود ندهد من نکنم

دورم باد در مصراع اول در نسخه bodl و ba

مقدم و موخر میباشد در دست همیشه ۲^r

مخوزم ۱۱ bodl بردست همیشه ۱۱۱ . rr.m ۱۱۰

bode خدا ترازمی^r مراخداترا ۱ . bnm||.bn

مرا خدازمی || bodl ترا خدا زمی ma مرا ترا

خدا وهم ma ۵ - و (نمره ۱۸۹ با ۳۸

bodl ۲۶۱ bodl __bodl ۱۱ :bn 103 ber bn ۸۳ Ale c

می میخورم و مخا لقان از چب و راست

گویند مخور باده که دین را اعداست
چون دانستم که می عدو دین است
والله بخوردم خون عدو را که رواست

باب پنجم

فقط صدویست و یک رباعی اصلی است

۱۱۱ نمره ۲۸۵

خیام اگر ز باده مستی خوش باش
با لاله رخی اگر نشستی خوش باش
آن غصه مخور که نیست کردی فردا
انکار که نیستی چو هستی خوش باش

۱۷ نمره ۲۷۵

گویند بهشت و حورعین خواهد بود
آنجامی و شیر و انگبین خواهد بود
پس بی می و معشوق نباید بودن

چون عاقبت کار همین خواهد بود

۴۴۳ - ۷۱

از روی حقیقی نه از روی مجاز
ما لعبتکائیم و فلک لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود
رفتیم بصندوق عدم يك يك باز

۴۲۴ - ۷

از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمده‌ای گو که خبر گوید راز
هان بر سر این دو راهه آزو نیاز
چیزی نگذاری که نمی آئی باز

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند
فرمای که تا باده گلگون آرند
تو زرنه ای غافل نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند

این عقل که در راه سعادت پوید
روزی صد بار خود ترا میگوید
در باب تو این یکدمه وقت که نه ای
آن تره که بد روند دیگر روید

۲۱۱۱ نمره ۲۱۰

یک جام شراب صد دل و دین ارزد
یک جرعه می مملکت چین ارزد
جز باده لعل نیست در روی زمین
تلخی که هزار جان شیرین ارزد

نمره ۱ - ۱۵۸

گویند مرا که دوزخی باشد بست
قولیست خلاف دل در آن نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود
فردا بینی بهشت را چون کف دست

نمره ۱۸۰ - ۵۳۷

چون نیست مقام مادرین دهر مقیم
پس بی می و معشوق خطائی است عظیم
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

نمره ۳۵۸ - ۱۱

از دفتر عمر پاک میباید شد
در چنگ اجل هلاک میباید شد
ای ساقی خوش لقا تو فارغ منشین
آبی در ده که خاک می باید شد

نمره ۲۶۴

باباده نشین که ملک محمود اینست
وز چنگ شنو که لعن داود اینست
از نامده و رفته دگر یاد مکن
خوش باش که از وجود مقصود اینست

نمره ۱۹۸ - ۱۱۱

سنت مکن و فریضه ها را بگذار
وین لقمه که داری ز کسان باز مدار
غیبت مکن و دل کسی را مازار
در عهده آن جهان منم باده بیار

نمره ۳۱۲ - ۱۷

در می‌کنده جز بمی وضو نتوان کرد
وان نام که زشت شدنکو نتوان کرد
خوش باش که این پرده مستوری‌ها
بدریده چنان شد که رفو نتوان کرد

نمره ۷۱۱

عالم اگر از بهر تو می در آیند
مگر ای بدان که عاقلان نگر آیند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند
بربای نصیب خویش کت بر بایند

نمره ۱۹۲

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی ز کجا آمده
خوش باش ندانی که کجا خواهی رفت

نمره ۷۱۳ - ۷۱۱

چندانکه نگاه میکنم هر سوئی
در باغ روانست ز کونر جوئی
صحرا چو بهشت شد ز دوزخ کم گوی
بنشین به بهشت با بهشتی روئی

نمره ۴۱۰ - ۷۱

از هر چه نه خرمیست کوتاهی به
می هم ز کف بتان خرگاهی به
مستی و قلندری و گمراهی به
یک جرعه می ز ماه تا ماهی به

ای وای بر آن که اندر و سوزی نیست
سودا زده مهر دلفروزی نیست
روزی که تو بی باده بسر خواهی برد
ضایع تر از آن روز ترا روزی نیست

نمره ۱۹۳ - ۱۱۱

بر چهره گل نسیم نور روز خوشست
در زیر چمن روی دلفروز خوشست
ازدی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست
خوش باش وزدی مگو که امروز خوشست

نمره ۲۴۳

می گرچه حرامست ولی تا که خورد
وانگاه چه مقدار خورد با که خورد
هر گاه که این سه شرط شد با هم جمع
پس می نخورد مردم دانا که خورد

نمره ۲۲۸ - ۱

تا کی ز چراغ مسجد و دود کنشت
تا کی ز زبان دوزخ و سود بهشت
رو بر سر لوح بین که استاد قلم
اندر ازل آنچه بود نی بود نوشت

نمره ۵۱۹ - ۱۷

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم
پندم چه دهی که قابل پند نیم
گر میل تو بآبی خرد و نا اهلست
من نیز چنان اهل و خردمند نیم

نمره ۲۱۶ - ۱۱

گر دست دهد ز مغز گندم نانی
از می کدوئی ز گوسفندی رانی
وانکه من و تو نشسته در ویرانی
عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

نمره ۵۱ - ۷ rr

گویند که می‌مخورد بشعبان نه رواست
نه نیز رجب که آن مه خاص خداست
شعبان و رجب مه خدایند و رسول
مامی رمضان خویریم کان خاصه ما است

۷۱ nn

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدمه عمر را غنیمت شمیریم
فردا که از این دیر کهن در گذریم
با هفت هزار سالکان هم سفریم

نمره ۱۸۱ - ۱ nnn

در صومعه و مدرسه و دیرو کنشت
ترسنده دوز خند و جویای بهشت
آنکس که ز اسرا خدا باخبر است
زین تخم در اندرون دل هیچ نکشت

نمره ۷۲۳ - ۷۱۱ n

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
میخور که هزار بار بیشتر گفتم
با آمدنت نیست چو رفتی رفتی

نمره ۳۳۹

درد هر کسی بگلهذاری نرسید
تا بر دلش از زمانه خاری نرسید
چون شانه که تا سرش بصدشاخ نشد
دمتش به سر زلف نکاری نرسید

نمره ۱۱۱ - ۶۹۷

ایام زمانه از کسی دارد نمک
کو در غم ایام نشیند دلتنک
میخور توز آبگینه با ناله چنک
زان پیش که آبگینه آید بر سنک

نمره ۴۷۳ - ۱

گر آمدنم بمن بدی نامدهی
ور نیز شدن بمن بدی کی شدهی
بهزان نبدی که اندرین کون و فساد
نه آمدی نه شد می نه بدمی

نمره ۹۴ - ۱ nnn

چون آمدنم بمن نبد روز نخست
وین رفتن بی مراد عز میست درست
برخیزو میان به بندای ساقی چست
کاندوه جهان بمی فرو باید شست

نمره ۲۳۴ - ۷

این چرخ فلک بهر هلاک من تو
قصدی دارد بجان پُیاک من و تو
بر سبزه نشین بقا که بس دیرنماند
تا سبزه برون دهد ز خاک من و تو

نمره ۷۳۳ - ۱۱۱

ای دل تو باسرار معما نرسی
در نکته زیر کان دانا نرسی
اینجا بمی و جام بهشتی میساز
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

نمره ۷۵۶ - ۷۱

بر سنک زدم دوش سبوی کاشی
سرمست بدم که کردم این اوباشی
با من بزبان حال می گفت سبو
من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

نمره ۷۳۲ - ۱۷

چون آب بجو بیار و چون باد بدشت
روزی دگر از نوبت عمرم بگذشت
هرگز غم دوروز مرا باد نکشت
روزی که نیامد دست و ررزی که گذشت

نمره ۸۴ - ۷۱۱

در پای امل چو من سرا فکنده شوم
وز دست اجل چو مرغ پرکنده شوم
زنهار کلام بجز صراحی مکنید
شاید که چو پیرز می شوم زنده شوم

نمره ۸۱ - ۱۱۱

این کوزه چو من عاشق زاری بود دست
وندر طلب روی نگاری بوده است
این دسته که در گردن او می بینی
دستیست که در گردن یاری بوده است

نمره ۲۲ - ۱

قرآن که بهمین کلام خوانند او را
که گاه نه بر دوام خوانند او را
در خط پیماله آیتی هست مقیم
کاندر همه جا مدام خوانند او را

نمره ۹۶-۱

در فصل بهار اگر بیتی حور سرشت
يك كوزه می دهد مرا بر لب کشت
هر چند بنزد عامه این باشد زشت
از سگ بترم اگر کنم یاد بهشت

نمره ۳۰۵-۱۱

میخورد که ز تو کثرت و قلب ببرد
و اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد
پرهیز مکن ز کیمیائی که ازو
یکمن بخوری هزار علت ببرد

نمره ۵۳۹

در هردشتی که لاله زاری بودست
آن لاله زخون شهر یاری بودست
هر شاخ بنفشه کز زمین میروید
خاکبست که بر رخ نگاری بوداست

نمره ۶۵۷-۱۱۱

این چرخ چو طاسیت نکون افتاده
در وی همه زیر کان زبون افتاده
در دوستی شیشه و ساغر نگرید
لب بر لب و در میانه خون افتاده

نمره ۳۱-۷۱۱

وقت سحرست خیز ای مایه ناز
نرمک نرمک باد خور و رود توار
کاین که بجانید نپایند بسی
زانها که شدند کس نمی آید باز

نمره ۳۱۰-۱۷

آن قصر که بهرام درو جام گرفت
روبه بچه آرد آهو آرام گرفت
بهرام که کور می گرفتی همه عمر
امروز نه بین که کور بهرام گرفت

مره ۲۶۲-۷۱۱۱

آنان که اسیر عقل و تمییز شدند
دو حسرت هست و نیست ناچیز شدند
رو بیخبری و آب و انگور گزین
کان بیخبران بغوره میویز شدند

مره ۱۶۷-۷

از درس علوم جمله بگریزی به
و اندر سر زلف دایر آویزی به
زان پیش که روزگار خونت ریزد
تو خون قرابه در قدح ریزی به

مره ۱۱۰-۷۱

می گر چه بشرع زشت نامست خوشست
چون از کف شاهد و غلامست خوشست
تلخ است و حرامست خوشم می آید
درست که تا هر چه حرامست خه شست

نمره ۶۸-۱

با تو بخرابیات ا گر گویم راز
به زانکه بمحراب کنم بی تو نماز
ای اوز و ای آخر خلقان همه تو
خواهم، تو مرا بسوز و خواهی بنواز

نمره ۵

چون عهده نمی کنند کسی فردارا
حالی خوش بکن ایندل پرسودارا
می نوش بنور ماه ای ماه که ماه
بسیار بتابد و نیاید ما را

نمره ۵۵۴-۱۱۱

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم
در دهر چه صد ساله چه بگر روزه شویم
درده تو بکاسه می از آن پیش که ما
در کار که کوزه گران کوزه شویم